



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۲۷

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ (۸۱) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲)
فَذَرَهُمْ يَخْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۸۳) وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ
الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵)
وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ
اللَّهُ فَأَمَّا يُؤْفِكُونَ (۸۷) وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

﴿(۸۹)﴾

بخش پایانی سوره مبارکه «زخرف»، هم ناظر به صدر این سوره است و هم ناظر به عصاره مطالب این سوره می باشد. مشرکان گاهی چنین می گفتند که ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾،^۱ گاهی می گفتند: ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾،^۲ گاهی متهم بودند یا تصریح می کردند که برای خدا جزئی است و از آن جزء به عنوان فرزند یاد می کردند و می گفتند: ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾.^۳ اگر ذات اقدس الهی بسیط است، جزء ندارد، پس یقیناً چیزی از او به عنوان فرزند جدا نمی شود.

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۶.

۲. سوره صافات، آیه ۱۵۲.

۳. سوره زخرف، آیه ۱۵.

«اتخاذ ولد» هم برای او روا نیست، چون نیازی به این کار ندارد، او غنی محض است و هر چه که «ماسوای» اوست فقیر و مخلوق اوست، پس نه سخن از ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ است، نه جزء داشتن است و نه «اتخاذ ولد».

در همین سوره مبارکه «زخرف» سخن جزء داشتن خدا را مطرح کردند، آیه پانزده این بود: ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾. تعبیرات آنها به چهار قسمت تقسیم می‌شد؛ گاهی می‌گفتند که جزئی از خدا - معاذ الله - برای شخصی نظیر مسیح یا غیر مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است که این آیه پانزده سوره «زخرف» ناظر به آن است که ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾، یک؛ گاهی می‌گفتند: ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾، دو؛ گاهی می‌گفتند: ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾، سه؛ تعبیر چهارم آنها درباره فرشته‌ها این بود که فرشته‌ها - معاذ الله - دختران خدا هستند و اینها «شَفَعَاء» هستند، ما اینها را می‌پرستیم تا اینها شفاعت کنند. پس هم سخن از «جزء» داشتن بود، هم سخن از «اتخاذ» بود، هم سخن از «تولید» بود و هم سخن از «شفیع» داشتن. برای این اینها را عبادت می‌کردند تا نزد خدا «شفیع» باشند. مستحضرید که طبق شفاعت و تقریبی که مشرکین قائل بودند، می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱ یا ﴿هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲، این قُرب معنوی یا شفاعت در قیامت مراد نبود، چون اینها منکر قیامت بودند و معاد را نمی‌پذیرفتند، بلکه همان تقرب در دنیا، از لحاظ منافع مراد آنها بود و شفاعت در دنیا هم از لحاظ درمان بیماری‌ها و حل مشکلات و توسعه رزق و امثال آن موارد بود. اینها که می‌گفتند «عند الله» شفیع ما باشند: ﴿هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾، منظور شفاعت در محکمه عدل معاد نبود، زیرا به قیامتی معتقد نبودند! فقط معتقد بودند که خدای سبحان در دنیا، به وسیله شفاعت شافعان مشکل اینها را حل می‌کند.

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

بعد از اقامه برهان در همین محل بحث به پیامبرش فرمود به آنها بگو: ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ﴾ که به صورت قضیه شرطیه است، حتی تعبیر به «إِنْ» فرمود، تعبیر به «لو» نفرمود که از همان اول دلالت بر امتناع داشته باشد.

تنزیل و مماشات در کلام را با کلمه «إِنْ» شرطیه شروع کرد، نه با «لو» امتناعیه. فرمود: ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ﴾ حالا یا از باب جزء داشتن است - در آیه پانزده همین سوره - یا از لحاظ «اتخاذ ولد» است یا از لحاظ ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ است - طبق این سه تعبیری که در سه بخش از آیات آمده است - اگر خدا یک جزء و فرزندی داشته باشد که معبود شما باشد و شما این شخص و این جزء را عبادت می‌کنید، چون اتخاذ شده است، چون جزء - مَعَاذَ اللَّهِ - خداست و چون زاییده خداست؛ اگر چنین چیزی باشد، من اولین کسی هستم که آن را عبادت می‌کنم؛ یعنی راه شما را می‌پذیرم؛ اگر این راه شما صحیح باشد، من اولین کسی هستم که راه شما را طی می‌کند! لکن تالی محال است و باطل؛ «اتخاذ ولد» محال است، جزء داشتن محال است، ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ بودن محال است، در نتیجه خدا در معبود بودن شریکی داشته باشد محال است، نه تنها آن علل را ما محال می‌دانیم، آن ره‌آورد را هم مستحیل می‌دانیم؛ هم جزء داشتن، هم «اتخاذ ولد»، هم ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ هر سه محال است و هم نتیجه سوئی که شما گرفتید و گفتید از این جهت اینها معبود هستند را هم ما محال می‌دانیم، چون خدا سُبُّوح از همه این عناوین چهارگانه است؛ او سُبُّوح از جزء داشتن است، سُبُّوح از «اتخاذ ولد» است، سُبُّوح از ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ است و چهارم سُبُّوح از آن است که شریک در عبادت داشته باشد؛ یعنی همان‌طوری که خودش معبود بالذات است، کسی شریک او در عبادت باشد، چرا؟ چون او هم خالق است و کان تامّه را داده، هم «ربّ» است و کان ناقصه را داده، هم همه را آفرید، یک؛ هم همه را می‌پروراند، دو. در بین این عناوین چهارگانه‌ای که شما قائل شدید، جزء داشتن، «اتخاذ ولد»، ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾، یعنی این سه طایفه از آیاتی که مستحیل است، مسئله شفاعت را شما خیلی مطرح می‌کنید که ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ ولی اگر پذیرفتید که «اتخاذ ولد» محال است، جزء داشتن محال است، ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ محال است و اینکه ملائکه «بنات

الله» باشند محال است، می ماند مسئله شفاعت که شفاعت حق است؛ یعنی عده ای حق دارند که شفاعت کنند؛ اما دو عنصر محوری هست که شما فاقد هر دو آنها هستید: هم شَفِیع باید مأذون باشد و هم «مَشْفُوعُ له» باید «مُرْتَضی المذهب» باشد؛ ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾^۱ اگر «مَشْفُوعُ له» «مُرْتَضی المذهب» بود، اگر ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ بود، یعنی شَفِیع مأذون بود و «مَشْفُوعُ له» «مُرْتَضی المذهب» بود، ما این را امضا می کنیم.

«مُرْتَضی المذهب» ما مشخص است، در بخش های اولیه سوره مبارکه «مائده» فرمود: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۲؛ دین خداپسند همین است که دین ولایت و عترت و قرآن و عصمت است، بعد از جریان ﴿أَكْمَلْتُ﴾ فرمود دینی که خداپسند است همین است! دین خداپسند غیر از قرآن و عترت نیست! بعد از اینکه فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمُ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾، فرمود: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. پس دین خداپسند، می شود دین قرآن و عترت و کسی که معتقد به قرآن و عترت باشد می شود «مُرْتَضی المذهب» که او می تواند «مَشْفُوعُ له» باشد؛ اما چه کسی می تواند شَفِیع باشد؟ کسی که خدا به او اذن داده است، این «صَنَم» و «وَتَن» را که خدا اذن نداده است! ستاره یا غیر ستاره را که اذن نداده است! می ماند مسئله ملائکه؛ ملائکه مأذون هستند! اما نه تنها مأذون نیستند که از هر کسی شفاعت کنند، مأذون در حرف زدن هم نیستند! فرمود دهان ملائکه بسته است و تا خدا اذن ندهد قدرت حرف ندارند: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۳؛ اجازه حرف زدن ندارند و حالا که می خواهند حرف بزنند: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۴ پس شما این دو عنصری را که فاقد هستید، باید تأمین کنید. شما می گوید این «صَنَم» و «وَتَن» شَفِیع هستند، چه کسی گفت که اینها شَفِیع هستند؟ یا دلیل عقلی بیاورید یا دلیل نقلی بیاورید که اینها شفاعت دارند. شما «مَشْفُوعُ له» هستید و باید دلیل بیاورید، یا عقلی یا نقلی؛

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. سوره نبأ، آیه ۳۸.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

کسی «مَشْفُوعٌ لَهُ» است که «مُرْتَضَى الْمَذْهَب» باشد: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾، همه این براهین را به صورت قیاس استثنایی تبیین کرد و تالی فاسد همه اینها را ذکر کرد. پس ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ﴾، «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ جُزْءٌ»، «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ إِتْحَادٌ»، «لِلزَّمِ أُمُورٌ مَحَالٌ» و «لِلزَّمِ تَوَالِي» و «تَالِي بِأَسْرِهِ مُسْتَحِيلٌ فَالْمَقْدِمُ مِثْلُهُ».

پرسش: ...

پاسخ: شفاعت آنها فقط در منافع مادی بود، چون آنها به معاد معتقد نبودند.

پرسش: ... یعنی اینکه وقتی من این مطلب را می بینم یک حالت حضور قلبی را نسبت به آن دارم.

پاسخ: نه، این حضور قلب را که خود آنها برای اینکه فکر می کنند اینها شفیع هستند و کاری از اینها ساخته است دارند، اینها یا می گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۵ یا بزرگان اینها می گفتند که این کار را خدا می بیند و خدا می داند و اگر این کار بد بود خدا جلوی ما را می گرفت: ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا﴾^۶ این مغالطه تکوین و تشریع بود که نیاکان آنها مبتلا بودند و آیندگان هم از گذشتگان خود تقلید کور می کردند. اینها می گفتند: ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ ما رزق می خواهیم به وسیله اینها، درمان بیماری می خواهیم به وسیله اینها، یا حل مشکلات می خواهیم به وسیله اینها. آن مسئله خضوع و حضور و اینها برای آنها مطرح نبود، فقط می گفتند اینها شفیع هستند تا خدا مشکل ما را حل بکند، که همه این تالی فاسدها را این کریمه ابطال کرد، فرمود: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ﴾ که مناسب برای این جا «لو» بود، ولی تنزّل داد و فرمود «اگر». در همین سوره مبارکه «زخرف» آیه پانزده این بود که ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾، در این گونه از سوره، سخن از ﴿اتَّخَذَ

۵. سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.

۶. سوره نحل، آیه ۳۵.

اللَّهُ وَلَدًا» بود، سخن از «وَلَدَ اللَّهُ» بود که این سه تعبیر را فرمود مستحیل است. «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ»؛ حتی

ملائکه‌ای که شما می‌گویید دختران خدا هستند و در اثر اینکه اینها «وَلَدَ» خدا هستند ما اینها را می‌پرستیم، اگر

یک چنین چیزی که شما می‌گویید حق بود، اوّل کسی که این دین را می‌پذیرفت من بودم! «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ»

به «احد انحاء» یاد شده، «فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» همین راه شما، نه اینکه عابدین «اوّل المنکرین» باشد که برخی‌ها به

این صورت گفتند که اگر یک چنین چیزی باشد، اوّل کسی که تکذیب می‌کند من هستم؛ از این وجوه که مرحوم

امین الاسلام نقل کرد، اینها تام نیست.^۷

پرسش: ما در تعریف «الله» می‌گوییم: «ذاتٌ، مجردٌ، بسیطٌ عن المادة» ... آنها در تعریف «الله» چه می‌گویند؟

پاسخ: اینها برای تعلیم «الله» همین گرفتاری‌ها را دارند، این اسلام و وحی است که «الله» را منزّه کرده، فرمود او

سَبَّوحٌ و قدّوسٌ از جزء داشتن، از «اتخاذ ولد»، از تولید و مانند آن است. فرمود «سُبْحَانَ» «لكن التالى باطل» او

منزّه از آن است که جزء داشته باشد، یا «اتخاذ ولد» کرده باشد، یا تولید کرده باشد، یکی؛ و منزّه از آن است که

شریک در عبادت داشته باشد، این دو. همه اینها با «سَبَّوحٌ» حلّ می‌شود، او «سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» در عناوین چهارگانه است.

پرسش: مگر عبودیت همان عابد بودن است؟

پاسخ: بله، او منزّه از آن است، تالی باطل است و ما با این کار عبادت نمی‌کنیم، چرا؟ برای اینکه هرکدام از اینها

که مصحّح عبادت و دلیل عبادت باشد، باطل است.

۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۸۷؛ «أقوال (أحدها) أن معناه إن كان للرحمن ولد في قولكم و على زعمكم فأنا أول العابدین أی أول من عبد الله وحده فقد دفع أن يكون له ولد و المعنى فأنا أول الموحدين لله المنكرين لقولكم عن مجاهد (و ثانيها) أن إن بمعنى ما النفي و المعنى ما كان للرحمن ولد...».

﴿فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا﴾؛ یعنی برهان را با انذار همراه کرد، اینها رفتار و منش و کردار باطلی دارند و دارند

در حقیقت با لعب بازی می‌کنند، ﴿حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾ که این برهان با انذار همراه شد. بعد دلیل

دیگر که از ربوبیت سخنی نیست، بلکه از الوهیت سخن است؛ حدّ وسط آن بطلان تالی ربوبیت بود و حدّ وسط

این دلیل الوهیت است. ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ﴾؛ اینها می‌گفتند که - معاذ الله - برای آسمان‌ها خدایی است،

برای زمین - معاذ الله - خدایی است، فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾.

«أَبُو شَاكِرٍ الدِّیْصَانِی» با «هَشَامِ بْنِ الْحَكَم» که گفتگو می‌کند، می‌گوید اینکه فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ

وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾ - معاذ الله - مُشعر به این است که خدایی در آسمان است و خدایی هم در زمین است. «هَشَامِ

بْنِ الْحَكَم» می‌گوید من در این جواب مقداری ماندم، آمدم حجاز خدمت وجود مبارک امام (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ)

اشکال و شبهه «أَبُو شَاكِرٍ الدِّیْصَانِی» را به عرض حضرت رساندم. حضرت فرمود شما به او بگویید یا خودتان

مستحضر باشید که اسم شما در بصره چیست، در کوفه چیست، در حجاز چیست یا در مکه چیست؟ یک اسم

دارید و یک حقیقت هستید در همه جا! این ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾ معنای آن این نیست

که ما خدایی داریم در آسمان و خدایی هم داریم در زمین، نه! همان «الله» «اله السماء» است و همان «الله» «اله

الارض» است. وقتی «هَشَامِ بْنِ الْحَكَم» این حرف را از حجاز به عراق برد و به «أَبُو شَاكِرٍ الدِّیْصَانِی» رساند،

گفت: «هَذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ»؛^۸ گفت این طریقه برداشت از قرآن از اهل بیت به شما رسیده است. فرمود: ﴿وَهُوَ

الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾ و همان خدا حکیم است، کارهای مُتقن انجام می‌دهد و چون علیم محض

است به مصالح و مفساد ملاک‌ها آگاه است. در ادامه چند آیه پشت سر هم است که برای تبیین بطلان تالی است.

﴿وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾؛ خدای سبحان با برکت‌تر از آن است که به چیزی

احتیاج داشته باشد؛ شما گفتی ﴿اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾، برای چه «اتخاذ» می‌کنند؟ در حالی که مُلک «سماوات و اَرْض» برای اوست! انسان کسی را وَلَد می‌گیرد که برخی از کارها را به او بسپارد، یا او مشکلات این را حل بکند، وقتی او غنی محض است و همه را او دارد اداره می‌کند، چه آسمان و زمین، چه «مَنْ فِي السَّمَاء»، چه «مَنْ فِي الْأَرْض»، چه خود انسان و مانند آن. اگر ﴿وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، او نه تنها مالک است، بلکه مَلِک است! نه تنها خالق هست، بلکه فرمانروا است! ﴿وَتَبَارَكَ الَّذِي﴾، این جا حدّ وسط مُلک و قدرت و مدیریت است ﴿مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾. اینکه قبلاً گفتیم: ﴿حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾؛ او می‌داند که ساعت و قیامت چه وقت قیام می‌داند و او می‌داند که همه شما به طرف او برمی‌گردید.

اما درباره شفاعت؛ پس جزء داشتن محال است، «اتخاذ» محال است، ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾ محال است، می‌ماند مسئله شفاعت. در سوره مبارکه «سَبَأ» آن جا ملاحظه فرمودید که قرآن چهار قسم کرد، فرمود که غیر خدا اگر بخواهد در دستگاه الهی سهمی داشته باشد که در اثر آن سهم، شما برای آنها استحقاق عبادت قائل باشید و آنها را عبادت کنید، اگر این باشد لابد «بأحد امور اربعه» هست، این تالی سه قسم آن محال است و یک قسم آن ممکن، آن قسمی که ممکن است برای «صَنَم» و «وَتَن» شما نیست.

بیان مطلب این است که اگر کسی را شما می‌پرستید و استحقاق عبادت داشته باشد، یا برای آن است که ذره‌ای را در نظام هستی «بالاستقلال» مالک است یا برای آن است که یک ذره را «بالاستقلال» مالک نیست، بلکه در یک ذره شریک خدا است در مالکیت، یا برای آن است که نه «بالاستقلال» مالک است و نه «بالشَرِکَة»، بلکه «مُظَاهِر» است «ظَهِیر» و دستیار است، کمک خداست در آفرینش آن ذره، یا اینکه حق شفاعت دارد و «بأحد انحاء اربعه» است؛ آن سه قسم مستحیل است؛ یعنی غیر خدا «بالاستقلال» مالک ذره‌ای از ذرات نظام هستی باشد محال است، «بالمشارکه» محال است، «بالمُظَاهِرَة» و دستیاری محال است، می‌ماند مسئله شفاعت، شفاعت حق

است؛ اما دو عنصر محوری دارد که بعضی‌ها حق شفاعت دارند، نه همه و نه «صَنَم» و «وَتَن» شما، یک؛ دوم کسی «مشفوعٌ له» است که «مُرتَضی المذهب» باشد، در حالی که شما فاقد هر دو عنصر هستید؛ این بحث در سوره مبارکه «سبأ» مبسوطاً گذشت.

پرسش: ﴿وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ چه ربطی به ...

پاسخ: برای اینکه اگر سؤال بکنند پس چه زمانی ما برمی‌گردیم و چه زمانی کیفر می‌بینیم؟ فرمود: ﴿وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾.

پرسش: خداوند انبیای خود را فرستاد و در مورد قیامت با همه انبیای خود سخن گفت؛ اما حکمت ﴿وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ چیست؟

پاسخ: خود حضرت فرمود: ﴿ثُقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، خدای سبحان فرمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾؛^۹ از تو سؤال می‌کنند که قیامت چه زمانی قیام می‌کند و خیال می‌کنند که تو می‌دانی! قیامت که آمد تویی نمی‌مانی! نه زمان می‌ماند، نه زمین می‌ماند، خود مجموعه و حتی انبیا و مرسلین در دالان انتقال هستند! این طور نیست که انسان بیرون از صحنه ساعت باشد و بعد خبر بدهد، فرمود: ﴿ثُقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾؛ این بار آن قدر سنگین است که تو را هضم می‌کند! تو هم در این هول و ولا داری جابه‌جا می‌شوی، نه اینکه بیرون هستی و از قیامت خبر دهی، چنین عالمی است!

در آیه ۲۲ سوره «سبأ» فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ غیر خدا را که شما می‌پرستید، برای ما برهان اقامه کنید! اینها ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ «بالاستقلال»، این قسم اول. ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ﴾ «بالمشاركة»، این قسم دوم. ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾؛ دستیار هم نیستند، این قسم سوم. پس

۹. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

هیچ‌کاره می‌باشند! اگر قبول کردید که هیچ‌کاره هستند، پس اینها سهمی ندارند تا معبود شما بشوند. اگر بگویید اینها هیچ‌کاره هستند؛ ولی حق شفاعت دارند، می‌گوییم بله شفاعت حق است؛ اما شَفِیع باید مأذون باشد که این «صَنَم» و «وَتَن» نیستند، «مشفوعُ» له باید «مُرتَضی المذهب» باشد که شما چنین نیستید؛ لذا در آیه ۲۳ «سَبَأ» فرمود این قسم چهارم، یعنی شفاعت حق است؛ ولی ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنُ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾؛ لذا در مقام بحث فرمود آن سه قسم مستحیل است، پس می‌ماند مسئله شفاعت. بله فرشتگان حق شفاعت دارند، چه اینکه انبیا، اولیا و اهل بیت (علیهمُ السَّلام) حق شفاعت دارند، ولی با اذن خدا، یک؛ از «مشفوعُ» له مُرتَضی المذهب»، دو. فرمود: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ﴾ که به اینها اذن می‌دهد و آنها هم می‌دانند که از چه کسی شفاعت بکنند، ما هم «بالصَّراحه» به اینها گفتیم که ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾.

بنابراین اگر از شفاعت فرشته‌ها بخواهید سخن بگویید، آنها دو ویژگی دارند که درباره شما و معبودهای شما نیست. آن فرشته‌هایی را که شما معتقد هستید - مَعَاذَ اللَّهِ - دختران خدا هستند که چنین چیزی وجود ندارد و آن فرشته‌هایی هم که حق شفاعت دارند، شما که آنها را نمی‌شناسید! در سوره مبارکه «نجم» آیه ۲۶ فرمود: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾؛ آنها شفیع هستند، اما شما که از آنها استفاده نمی‌کنید! شما فرشته‌هایی را معتقدید که دختران خدا باشند، پس از شفاعت آن فرشتگان معنوی که فقط برای «مُرتَضی المذهب»ها شفاعت می‌کنند، شما سهمی ندارید. در سوره مبارکه «انبیا» هم آیه ۲۸ فرمود: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾؛ اگر کسی «مُرتَضی المذهب» باشد، او «مشفوعُ» له است و شما که «مُرتَضی المذهب» نیستید! «مُرتَضی المذهب» هم در اوایل سوره مبارکه «مائده» مشخص شد، فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾، ما دین خداپسندمان همین‌هاست! اگر دینِ خداپسند، قرآن و عترت هست، شما که هیچ‌کدام از اینها

غنی پذیرید، پس شما «مُرتَضی المذهب» نیستید و از شفاعت فرشته‌ها سهمی نمی‌برید؛ نه فرشته‌شناس هستید و نه از آن فرشته‌هایی که حق شفاعت دارند سهمی می‌برید، آنها هم البته مواظب هستند که ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنُ لَهُ﴾، چون آن روز احدی بدون اذن خدای سبحان سخن نمی‌گوید، در آن روز ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾.^{۱۰} اصلاً دهن‌ها بسته است و هیچ‌کسی حق حرف ندارد، مگر اینکه ذات اقدس الهی به آنها اجازه بدهد؛ البته در بخش‌های دیگر هم همین مضمون سه‌گانه هست. بنابراین فرمود شما راهی برای پرستش غیر خدا ندارید، آن مقدم بود و این هم استحاله تالی.

بعد فرمود که علم قیامت نزد خداست، چه اینکه قول پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم نزد خدا معلوم است: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾، از باب «رد العجز الی الصدر»^{۱۱} که از زیبایی‌های بدیع کلام است، پایان سوره «زخرف» به آغاز آن برمی‌گردد؛ در اوایل سوره مبارکه «زخرف» آمده است: ﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾^{۱۲} که براساس فطرت می‌گویند خالق نظام هستی خداست، الآن از خودشان سؤال می‌کنند که شماها را چه کسی خلق کرده است؟ سخن از آسمان و زمین جداست، شماها را چه کسی خلق کرده است؟ ﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾، پس کجا دارید می‌روید؟ شیطان شما را به کجا دارد می‌برد؟ «مأفوک» یعنی «مصرف»، «أینَ» ﴿يُؤْفَكُونَ﴾ ««أینَ يُصْرَفُونَ» چه کسی شما را جابه‌جا می‌کند؟ بعد در آیه ۸۵ فرمود: ﴿وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ و این‌جا فرمود: ﴿وَقِيلَ﴾ همان «قال» است، مصدر است؛ «قَالَ، يَقُولُ، قَوْلًا و قِيلًا». در سوره مبارکه «نساء» گذشت که ﴿وَقِيلَ﴾

۱۰. سوره نبأ، آیه ۳۸.

۱۱. اگر کلمه‌ای که در اول بیت یا مصرع یا در ابتدای یک نثر آمده باشد و در پایان هم آورده شود، «رد العجز علی الصدر» صورت گرفته است. به عبارت ساده‌تر، «رد العجز علی الصدر» یعنی یک کلمه را یک بار در اول جمله بیاوریم و بار دیگر هم در پایان، آن را تکرار کنیم.

۱۲. سوره زخرف، آیه ۹.

مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا^{۱۳}؛ یعنی «قولا» یا در سوره «مزل» دارد که ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا^{۱۴}؛ یعنی انسان می‌خواهد حرف بزند با خدا، در سحر آسان‌تر، محکم‌تر، متقن‌تر، آرام‌تر و دلپذیرتر حرف می‌زند. «قیل» مصدر «قال، يقول» است، «قال، يقول، قولاً و قیلاً»؛ ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ از این قبیل است، ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾ از این قبیل است، ﴿وَقِيلِهِ﴾ یعنی «قوله»؛ یعنی «عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» قول پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است که می‌گوید: ﴿يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، من هر اندازه که باید در تبلیغ انجام وظیفه بکنم کوشا هستم؛ ولی اینها ﴿لَا يُؤْمِنُونَ﴾ هستند! به صورت فعل مضارع آن هم منفی، یعنی مستمراً بر عدم ایمان تأکید دارند. این استغاثه‌ای را که وجود مبارک پیغمبر کرد، پاسخ آن چیست؟ فرمود: ﴿فَاصْفَحْ عَنْهُمْ﴾؛ صفحه‌های خاطرات را برگردان! «صفح» داریم و «عفو» داریم، حرفت را بزن! ولی صفحه خاطرات خود را برگردان، این طور نیست که همیشه همین صفحه ضجّه و ناله را مطالعه کنی! شما تا زنده‌ای موظف به تبلیغی یا قبول می‌کنند و یا نکول. ﴿فَاصْفَحْ عَنْهُمْ﴾، این یک؛ ﴿وَقُلْ سَلَامٌ﴾ این دو؛ اینها را آن طوری که یونس رها کرد، رها نکن. می‌بینید که مکرّر در قرآن کریم فرمود که ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾،^{۱۵} یا ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى﴾،^{۱۶} با این انبیا باش! خیلی از انبیا بودند که شربت شهادت نوشیدند که ﴿وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ﴾^{۱۷} دامن‌گیر اینها شد، ﴿وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ﴾^{۱۸} دامن‌گیر اینها شد، با مردم باش! ﴿وَادْكُرْ﴾، ﴿وَادْكُرْ﴾، یعنی سیره آنها را به یاد بیاور! فقط یک جا فرمود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾؛^{۱۹} مثل یونس نباش که قوم خود را رها کنی، ولی

۱۳. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۱۴. سوره مزل، آیه ۶.

۱۵. سوره مریم، آیه ۴۱.

۱۶. سوره مریم، آیه ۵۱.

۱۷. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱؛ سوره نساء، آیه ۱۵۵.

۱۸. سوره بقره، آیه ۶۱؛ سوره آل عمران، آیه ۲۱.

۱۹. سوره قلم، آیه ۴۸.

دو گونه می‌توانی داخل قوم باشی: یکی با اینها - مَعَاذَ اللَّهِ - بسازی که این مستحیل است، دیگر اینکه «هَجَر جمیل» کنی: ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾^{۲۰} البته یک روح والا و بلندی را می‌خواهد که آدم در بین این قوم باشد و عصبانی نشود و رنگ نگیرد و رنجور نشود و فاصله نگیرد و قهر نکند، فرمود: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾؛ مثل یونس نباش که فاصله بگیری؛ اما «هَجَر جمیل» کن که این یک روح بلند نبوی می‌خواهد تا آن وضع را ببیند و اینها را رها نکند.

بعد هم فرمود: ﴿وَقُلْ سَلَامٌ﴾ به کفار سلام کردن دیگر چه سلامی است؟! این سلام تبریک، تهنیت، گرامیداشت و امثال اینها نیست. انسان یک وقت وارد می‌شود که می‌گوید سلام؛ اما یک وقت سلام خداحافظی و سلام تودیع است؛ یعنی از نظر فکری، روش و منش ما از شما جداییم! شما یک راه دیگری دارید و ما یک راه دیگری داریم، ولی این‌طور نباشد که اینها را «بالکل» رها کنی، یک؛ ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، دو؛ این دو پیام نسبت به حضرت بود، در پیام سوم که نسبت به قوم است، می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ که اعلام خطر کرد، فرمود سرانجام شما چند روزی بیش نیستید، خیلی روشن نیست که چه وقتی به کیفر الهی مبتلا می‌شوید.

در مسئله شفاعت مستحضرید که شَفِیع را که گفتند جناح انسان طالب هست - اگر کسی با شفاعت وارد محکمه بشود؛ مثل انسانی که با پَر و بال وارد می‌شود، انسانی که تنها برود؛ مثل کسی است که بی‌بال و پَر وارد بشود - این شَفِیع باید به اذن خدا باشد؛ یعنی ذات اقدس الهی اذن می‌دهد که چه کسی شفاعت کند و از چه کسانی شفاعت کند. مسئله شفاعت با توحید سازگار است، مسئله توسل با توحید سازگار است، مسئله تبرک با توحید سازگار است، همه اینها در راستای دستور و امر خداست. این روزها به لطف الهی و به برکت کار امام و خون‌های پاک شهدا (رضوانُ الله علیهم)، همایش‌ها و جلسات علمی دربارهٔ مسئله سلفی‌ها، تکفیری‌ها، وهابی‌ها، این‌گونه از

۲۰. سوره مزمل، آیه ۱۰.

مسائل کلامی مطرح است؛ اینها جزء برکات حوزه است که اگر ذات اقدس الهی این برکات را وسعت بدهد، بهره فراوانی نصیب مسلمین خواهد شد و این جنگ‌های خانمان برانداز برطرف خواهد شد، دشمن شناخته خواهد شد و این اسلحه‌ها را به جای اینکه به جان یکدیگر به کار ببرند، علیه استکبار و صهیونیسم به کار می‌برند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»